

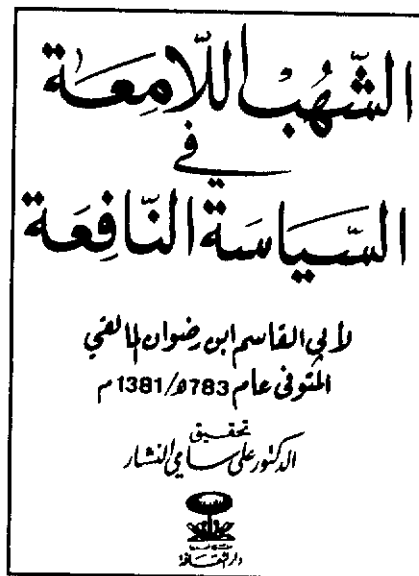
آشنایی با

اندیشه نگار گمنام سیاست

در مغرب زمین اسلامی

عبدالله ناصری طاهری

از آغاز تا به امروز فصل مهمی از فرهنگ و تمدن اسلامی به اندیشه نگاری سیاسی اختصاص داشته که خود در گستره فکر اسلامی قابل ملاحظه بوده است. اندیشه سیاسی از ابتدا تاکنون در چهار حوزه پرداخته شده است. اول اندیشه سیاسی با پیام فقهی که آن را می توان سیاست دینی یا سیاست شرعی نامید. در این حوزه فکری از ابوالحسن ماوردی شافعی و ابویعلی حنبلی صاحبان «الاحکام السلطانیة» می توان نام برد. دوم، اندیشه سیاسی در لباس فلسفی که به آن فلسفه سیاست یا فلسفه سیاسی می توان اطلاق کرد. چهره درخشان این حوزه معلم ثانی، ابونصر فارابی است. سوم، اندیشه سیاسی با رسالت ادبی که آن را باید آداب سلطانی یا مرایا الامراء نام نهاد. این حوزه بیش از دو حوزه دیگر یادگار علمی و میراث فکری برجای گذاشته است. جاحظ نویسنده کتاب التاج، ابوحامد غزالی در نصیحة الملوک، ابوبکر مرادی قیروانی صاحب «الاشارة الی ادب الامارة»^۱ از این گروهند و بالاخره حوزه چهارم که باید آن را اندیشه سیاسی با نگرش تاریخی یا تاریخنگری در اندیشه سیاسی قلمداد کرد. روستترین نمونه این حوزه فکر سیاسی، ابن طقطقی در کتاب «الفخری فی آداب السلطانیة والدول الاسلامیة» است. شاید بتوان این خلدون را نیز بیشتر در این حوزه بررسی کرد. بدون تردید مشرق اسلامی بیش از مغرب آن، شاهد متفکران سیاسی و اندیشه نگاران سیاست بوده است، اما در مغرب نیز صاحبان نام



ابوالقاسم ابن رضوان المالقی. الشهب اللامعة فی
السیاسة النافعة، تحقیق دکتر علی سامی النشار
(دارالبیضاء: دارالثقافة، ۱۴۰۲)، وزیر.

۱. در مورد این نویسنده گمنام تونس، نگاه کنید به نوشته نگارنده تحت عنوان
آئین حکمرانی در چهار کتاب سیاسی، مجله آینه پژوهش، شماره ۱۶.

کم نبوده و از آن میان ابن خلدون را باید چهره‌ای برجسته دانست که با مقدمه خود درخشید و با دید تاریخی خود، فصل جدیدی در فکر سیاسی به یادگار گذاشت و با الهام از آن فکر، تاریخ خود را نوشت.^۲ همچنین محمد بن ولید طرطوشی صاحب سراج الملوك، در میان اندیشه‌نگاران سیاست در صفحات غربی جهان اسلام جایگاهی ویژه دارد. ابن رضوان مالقی، این متفکر بزرگ و گمنام نیز از کسانی است که یقیناً بر معاصرین و متأخرین خود از جمله ابن خلدون، تاثیر گذاشته است.

ابو القاسم عبدالله بن یوسف بن رضوان نجاری مالقی در سال ۷۱۸ هـ در مالفه (مالاگا) در اندلس زاده شد. در این زمان بخش عمده اندلس به دست مسیحیان افتاده بود و جز غرناطه که در دست بنو احمر^۳ و جزیره الخضراء و طریف که در حوزه قدرت بنو مرین بود،^۴ تنها زادگاه ابن رضوان در دست مسلمین بنواشقیلوله بود. اینها نیز همانند اسلاف پراکنده خود در اندلس - آن گونه که ابن حزم اشاره کرده است - در ستیز بودند و گاه علیه یکدیگر با مسیحیان اشغالگر اندلس همکاری می کردند.

دولتمردان بنو احمر که ابن رضوان کتاب سیاسی خود الشهب اللامعة فی السياسة النافعة را متأثر از عملکرد اجتماعی و سیاسی آنها نوشته، از آن دسته حکومتمگران پرزرق و برق و غیر عادلانه بودند که با تحصیل مالیاتهای سنگین بر مردم به زندگی شاهانه خود رونق می بخشیدند. «جنرالیف» امروزی در غرناطه یا «گرانادا» که همان جنة العریف، قصر بزرگ شاهی بنو احمر است، بیانگر چنین حقیقتی است و ابن خطیب غرناطی هم بدان اشاره می کند.^۵

ابن رضوان مالقی که این وضعیت را در دستگاه بنو احمر دید، به مغرب رفت و در زمره طرفداران و دوستان بنو مرین درآمد و در دولت ابوالحسن مرینی و بعد ابو عنان و دیگر مرینیان به سمت کاتبی و رئیس کتابی رسید و تا آخر عمر در همان سمت ماند.^۶ در مغرب بود که ابن خلدون با او آشنا شد و از او بهره برد. ابن خلدون در التعریف نوشته: «صحبته و اغتبطت به، وان لم اتخذه شیخاً لمقاربة السن، فقد افدت منه».^۷ همانطور که اشاره شد ابن رضوان تا حدود زیادی متأثر از اوضاع نابسامان اندلس و عصر بنو احمر، کتاب خود را نوشت. اما نباید بحران شمال آفریقا در عصر بنو مرین را بر شکل گیری اندیشه سیاسی او بی اثر دانست.

از آن زمان که ابوالحسن مرینی در سال ۷۴۹ به دست پسرش ابو عنان به قتل رسید، تا آخر عمر ابن رضوان، مغرب و حوزه اقتدار بنو مرین کمتر شاهد استقرار سیاسی بود و از آن تاریخ تا سال ۷۸۳ هـ که این اندیشه‌نگار سیاسی از دنیا رفت، قریب ده تن از امیران و شاهان بر تخت بنو مرین نشستند.^۸

ابن رضوان که کتاب خود را به توصیه ابوسالم (حکومت از

۷۶۰ تا ۷۶۲) نوشته، بر دو چیز تأکید دارد:

۱. عدالت اجتماعی که در اندلس و حتی شمال آفریقا حسرت آن را می برد. ۲. ضرورت استقرار و استمرار سلطه سیاسی که در دولت مخدوم خود آن را نمی بیند.

ابن رضوان در باب اول کتاب خود که «فی فضل الخلافة وحکمتها» نوشته است، سلطنت و دین را ملازم و همراه یکدیگر می داند: «الدین بالملک یقوی والملك بالدين یقی». ^{۱۰} او همچنین پس از تأکید فراوان بر ضرورت ملک و سلطنت، تبعیت از سلطان را واجب دینی می داند و در باب اول در فصلی جداگانه (فی وجوب طاعة الملك و ذکر ماله من الشواب) بدان اشاره می کند. او از قول ابوهریره می نویسد: پیامبر در ذیل آیه «اطیعوا الرسول واولی الامر منکم» ما را به پیروی از امامان فرمان داد و سرپیچی از فرمان آنان را نافرمانی خدا دانست.^{۱۱}

ابن رضوان عدالت را اساس سلطه سیاسی می داند و برخلاف دوست و همراه خود ابن خلدون که اساس سلطه سیاسی را عصیبت می داند، در باب سوم در «فی ذکر العدل وفضله و ما جاء فی ذلک من الآثار و الاخبار» می نویسد:

«العدل قوام الدنيا والدين وسبب صلاح المخلوقين، به قامت السموات والارضون و به تالفت القلوب...».^{۱۲} او هم‌آواز با پیشینیان خود مانند نویری در *نهاية الارب*^{۱۳} و ابن عبدربه در *العقد*

۲. البته تناقضات در تاریخ ابن خلدون کم نیست؛ یعنی گاه آنچه را در مقدمه به عنوان الگو و یا دستور العمل تاریخنگری یا تاریخنگاری ارائه می دهد در العبر نقض می کند.

۳. آخرین دولت مسلمان اندلس که از سال ۶۲۹ تا ۸۹۷ هـ حکومت کرد.

۴. جانشینان موحدین در شمال آفریقا بودند که بر مغرب الاقصی مستولی شدند.

۵. ر. ک: الاحاطة فی اخبار غرناطه.

۶. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، مقاله ابن رضوان.

۷. ابن خلدون، التعریف بابن خلدون ورحلته شرقاً و غرباً، تحقیق محمد بن تاویت، قاهره، ۱۹۵۱، ص ۲۳.

۸. ر. ک: نگارنده، مقدمه ای بر تاریخ سیاسی اجتماعی شمال آفریقا از آغاز اسلام تا روی کار آمدن عثمانیها، سازمان چاپ و انتشارات، زیر چاپ.

۹. ابوسالم به دست وزیر خود حسن بن عمر فودودی به قتل رسید.

۱۰. الشهب اللامعة فی سياسة النافعة، تحقیق علی سامی النشار، دار الثقافة، دار البيضاء، ۱۴۰۴ هـ، ص ۵۷.

۱۱. همان، ص ۶۶.

۱۲. همان، ص ۸۵.

۱۳. التویری، نهاية الارب، ج ۶، ص ۳۵.

الفرید،^{۱۴} به اهمیت عدالت اشاره می‌کند و معتقد است عدالت اساس همه آبادانیها و استقرارهاست. او همچنین نوشته است: «الملک بناء، والجنند اساسه، فاذا قوى الاساس، دام البناء واذا ضعف الاساس، انهيار البناء، فلا سلطان الا بجنند، ولا جنند الا بمال، ولا مال الا بجباية ولا جباية الا بعمارة، ولا عمارة الا بالعدل. فصار العدل اساس الجميع».^{۱۵} و در ادامه می‌افزاید آبادانی و سربلندی جامعه در گرو تأمین عدالت است: «واذا نطق لسان العدل فی دار الامارة، فلها البشرى بالعز والعمارة».^{۱۶} محور اصلی کلام ابن رضوان بر ضرورت تبعیت مردم از سلطان و حتمیت عدالت‌نگری سلطان است. او نیز خود تا آخر عمر وفاداری به حکومت بنومرین را حفظ کرد و حتی زمانی که قبایل بنوسلیم در تونس علیه مخدوم ابوالحسن مرینی قیام کردند و بزرگ کاتبان دولت یعنی عبدالمهیمین حضرمی^{۱۷} فرار کرد، ابن رضوان در کنار سلطان و در محاصره باقی ماند.

همان گونه که محقق این کتاب دکتر علی سامی النشار نوشته، ابن رضوان در تدوین کتاب خواندنی خود - که نتیجه مشاهدات و اوضاع بحرانی اندلس و شمال آفریقا است - از مؤلفات پیشینیان بهره برده است؛ مانند نوشته‌های سیاسی ابن حزم، اشاره‌الی ادب الامارة تألیف ابوبکر مرادی، کتاب التاج جاحظ الاحکام السلطانیة ماوردی، الادب الکبیر والادب الصغیر ابن مقفع، هیون الاخبار ابن قتیبة، الهفوات السادة هلال بن محسن صابی، المقدم الفرید ابن عبدربه و کتب تاریخی مانند وفیات الایمان ابن خلکان و مروج الذهب مسعودی. بنابراین بیشترین حجم کتاب ابن رضوان برگرفته از قدماست.

الشهب در بیست و پنج باب شکل گرفته است: باب اول که به آن اشاره شد در زمینه فضیلت خلافت و امامت و وجوب طاعت از امامت است. باب دوم در ذکر سیره پادشاهان؛ باب سوم در مورد عدالت و ضرورت اجرای آن؛ باب چهارم در حلم و شکیبایی و فروخوری غضب؛ باب پنجم در ویژگی مجلس شاه و ورود هیئتها و گروههای سیاسی و فرهنگی نزد آن؛ باب ششم در مورد همنشینان؛ باب هفتم در مشورت و رایزنی است که در آن مهمترین خصایص مشاوران را پرهیز از حسد می‌داند. باب هشتم در چگونگی برخورد با خواص؛ باب نهم در ضرورت تغافل و چشم‌پوشی از برخی خطاها و مردانگی او؛ باب دهم در مورد ویژگیهای وزیران است که ابن رضوان در این فصل ویژگیهایی خواندنی در مورد وزیران می‌نویسد، مانند سهل اللقاء، عالی الهمة، محباً للعدل، غیر خائف ولاضعیف النفس، ثابت القلب^{۱۸} و...؛ باب یازدهم در مورد کتابت و کتاب است. ابن رضوان در باب دوازدهم از احیاء سنن و راههای خیر و ادامه راه نیکوی پیشینیان توسط پادشاه سخن

می‌گوید. او در بخش بعدی به مکارم الاخلاق می‌پردازد. یکی از فصول خواندنی کتاب، باب چهاردهم است، در خصوص تحمل سخن حق اگرچه تلخ باشد، نوشته شده است. باب پانزدهم کتاب در باب مهربانی با رعیت و گشاده رویی با اوست و باب شانزدهم در مورد دورانیشی و زیرکی سلطان و استفاده از فرصتهاست. در این مورد اشاره‌ای به این روایت حضرت علی(ع) دارد که: انتهزوا هذه الفرص، فانها تمر مر السحاب.^{۱۹} در ادامه و در باب بعدی به بیداری و هشیاری در رسیدن به اهداف و مقاصد سخن می‌گوید. در باب هیجدهم نیز مجدداً در مورد مهربانی با رعایا و سیاست رفتار با آنها سخن می‌گوید و یکی از وظایف ملوک را تعهد امور رعیت و عدل‌نگری او می‌داند و می‌نویسد: «من الحق الواجب علی السلطان للرعية الاستصلاح لهم، والتعهد لامورهم، وحسن السیرة فیهم، والعدل علیهم، والتعدیل بینهم...».^{۲۰} باب نوزدهم درباره برنامه ریزی حاکم و کارگزار است. او در آنجا در مورد والیان مظالم، حسبه، شرطه و صاحب برید، عامل زکات و سفیر نکاتی را یادآور می‌شود. در باب بیستم و بیست و یکم در درجه بندی عقوبات و جرایم و ویژگی زندانها، داد سخن داده است. باب بیست و دوم به بیت المال و بخشش آن، باب بیست و سوم به سیاست جنگی و باب بیست و چهارم در مورد فساد دولتها و دور شدن قلوب مردم از شاهان اختصاص دارد.

کتاب با پندها و وصیتهای خلفا و ملوک به انجام می‌رسد و ما نیز مقاله خود را با جمله‌ای از این فصل به پایان می‌بریم که:
شر الدوک دولة لا امن فیها.^{۲۱}



۱۴. ابن عبدربه، المقدم الفرید، ج ۱، ص ۳۳، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۶هـ.

۱۵. الشهب اللامعة، ص ۸۷.

۱۶. همان، ص ۸۸.

۱۷. عبدالمهیمین بن محمد بن عبدالمهیمین حضرمی کاتب ابوالحسن مرینی بود. او در طاعون کشنده سال ۷۴۹هـ در تونس درگذشت. ر.ک:

الاعلام، ج ۴، ص ۱۶۹.

۱۸. الشهب اللامعة، ص ۲۰۷.

۱۹. همان، ص ۲۷۱.

۲۰. همان، ص ۳۱۱.

۲۱. همان، ص ۴۳۱.